Quran and Hadith Studies

علوم قرآن و حدیث

HomePage:https://jquran.um.ac.ir/ Vol. 55, No. 2: Issue 111, Autumn & Winter 2023-2024, p.69-93

Online ISSN: 2538-4198 Print ISSN: 2008-9120

Receive Date: 22-07-2023 Revise Date: 01-07-2023 Accept Date: 27-09-2023

DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2023.80756.1460 Article type: Original

# Examining the Authenticity of the Chain of Transmission and the Indication of the Hadith "Having Less Family is one of the Two Comforts"

**Dr. Mahdi Akbarnejad** (corresponding author)
Professor of Ilam University
**Email**: m.akbarnezhad@ilam.ac.ir
**Mahdi Mahmoudi**
Ph.D. student, Ilam University

**Abstract**

Validation of hadiths is one of the fields of hadith science that examines the status of hadiths in terms of the chain of transmission and the indication. One of the hadiths that has been narrated in reliable Shiite sources and some Sunni sources and there have always been debates about its validity, especially in terms of indication, is the hadith "having less family is one of the two comforts". The importance of examining this hadith is highlighted if we consider that incomplete understandings of this hadith have caused it to seem as if it conflicts with some other religious teachings and supports the view of controlling population in today's society. The main purpose of this article is to examine the authenticity of the chain of transmission and the indication of this hadith, and the question is that how valid it is and how relevant it is to the doubts which are raised. In order to answer this question, we will analyze this hadith with a descriptive analytical method. Despite the reliability of the sources of the hadith transmission, in terms of indication, it does not imply controlling population and is not inconsistent with other narrations and verses, rather, it simply expresses a kind of comfort in human life.

**Keyword**: validation in terms of transmission, having less family, removing doubts, controlling population, having children

Quran and Hadith Studies

علوم قرآن و حدیث

HomePage:https://jquran.um.ac.ir/

سال ۵۵ - شماره ۲ - شماره پیاپی ۱۱۱- پاییز و زمستان ۱۴۰۲، ص ۹۳ - ۶۹

شاپا الکترونیکی ۴۱۹۸-۲۵۳۸

شاپا چاپی ۹۱۲۰-۲۰۰۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۰۲ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۴/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۰۵

DOI: https://doi.org/10.22067/jquran.2023.80756.1460

نوع مقاله :پژوهشی

# اعتبارسنجیِ سندی و دلالی روایت «قِلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْنِ»

**دکتر مهدی اکبرنژاد(نویسنده مسئول)**

استاد گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه ایلام، ایران

Email: m.akbarnezhad@ilam.ac.ir

**مهدی محمودی**

دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث، دانشگاه ایلام، ایران

## چکیده

اعتبارسنجی احادیث، یکی از حوزه‌های علوم حدیث است که وضعیت احادیث را ازنظرِ سندی و دلالی بررسی می‌کند. یکی از روایاتی که در منابع معتبر شیعی و برخی منابع اهل‌سنت نقل شده و دربارهٔ اعتبار آن خصوصاً در حوزهٔ دلالی همواره مباحثی مطرح بوده است، حدیث «قِلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْنِ» است. اهمیت بررسی این حدیث زمانی بیشتر می‌شود که متوجه شویم برداشت‌هایی ناقص از این حدیث، سبب ایجاد تعارض آن با برخی مستندات دینی و مؤید دیدگاه تحدید نسل در جامعهٔ کنونی شده است.

هدف اصلی این نوشتار، اعتبارسنجی سندی و دلالی حدیث مذکور است و این سؤال مطرح است که روایت «قِلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْنِ» در چه درجه‌ای از اعتبار واقع شده و نسبت آن با شبهات پیرامونی چگونه است؟

به‌منظور پاسخ به این سؤال با روش تحلیلی‌توصیفی به بررسی حدیث مذکور می‌پردازیم. افزون بر مورد اعتمادبودن اسناد و منابع نقل حدیث، ازنظرِ دلالی نیز دلالتی بر تحدید نسل و تعارض با روایات و آیات ندارد و صرفاً نوعی از آسایش را در زندگی انسان بیان می‌کند.

**واژگان کلیدی:** اعتبارسنجی سندی، قلة العيال، پاسخ به شبهه، تحدید نسل، فرزندآوری.

**مقدمه**

در برخی منابع معتبر شیعی و اهل‌سنت، روایتی از معصوم(ع) دربارهٔ توصیه به «قلة العیال» نقـل شـده است که با اینکه در منابع معتبری همچون نهج البلاغه، بحار الأنوار و کتاب من لا یحضره الفقیه نقل شده، اما اعتبار آن خصوصاً در حوزهٔ محتوایی، همواره میان شیعه و سنی محل بحث اسـت. از یـک سـو، اخیـراً باتوجه‌به داغ‌بودن بحث ازدیاد نسل، شبهاتی دربارهٔ دلالت آن در میان عموم مطرح است؛ به‌ویژه اینکه ایـن حدیث در منابع اهل‌سنت نیز دارای اسنادی ضعیف است و از سوی دیگر، برداشت اولیـه از ایـن روایـت، متعارض با برخی مسلّمات دینی است. متن روایات که تقریباً در همهٔ منابع به‌صورت واحد نقل شده است، به این صورت است: «قِلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْنِ.»

بر این اساس، باتوجه‌به نیاز روز جامعه به پاسخ‌گویی به شبهات؛ ازجمله، شبهات دربارهٔ ازدیـاد نسـل که متأسفانه با برنامه‌ریزی‌های دهه‌های ۶۰ و ۷۰ و ۸۰، اکنون در کشور شیعی ایران تهدیدی به نام مواجهه بـا پیـری جمعیـت در حـال وقـوع اسـت، بـر همـهٔ متولیـان امـر، اعـم از نویسـندگان و دانش‌پژوهـان تـا سیاست‌گذاران در عرصه‌های مختلف وظیفه است تا به روش‌های مختلف از این واقعه جلوگیری بـه عمـل آید. بنابراین، این جستار درصدد است تا با بررسی و واکـاوی سـندی و دلالـی روایـت «قِلَّـةُ الْعِيَـالِ أَحَـدُ الْيَسَارَيْنِ»، به شبهات پیرامونی آن پاسخ گوید و مقصود واقعی آن آشکار شود.

دربارهٔ این حدیث تاکنون پژوهشی جامع صورت نگرفته است و مقاله‌ای یافت نشد که به ایـن روایـت پرداخته باشد.

اما راجع به پاسخ به شبهات مطروحه دربارهٔ روایت «قِلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْنِ»، به‌صورت محـدود در برخی سایت‌های پاسخ به شبهات، مباحثی مطرح شده است؛ ازجمله «مرکز پاسخ‌گویی به سـؤالات دینـی در مطلبی با عنوان «آیا حکمت ۱۴۱ نهج البلاغه انسان را بر داشتن فرزند کمتر تشویق می‌کند»، به بررسی این روایت و پاسخ به شبهات پیرامون آن پرداخته است.[۱] همچنین آیت‌الله مکارم شیرازی در شرح بـر نهـج البلاغه به نکاتی دربارهٔ حکمت ۱۴۱ نهج البلاغه پرداخته است.[۲]

به نظر می‌رسد نگاشته‌های موجود در این مورد، کافی نیست و نیازمند پژوهشی مستقل با بررسی تمام منابع نقل حدیث و بررسی رجالی و زنجیرهٔ اسناد آن و همچنین تحلیل دلالت ایـن روایـت بـرای پاسـخی جامع‌تر به این شبهه هستیم.

۱. مرکز پاسخ‌گویی به شبهات دینی، ۱۳۹۸/۱۲/۱۲.

۲. مکارم شیرازی، پیام امام امیرالمؤمنین(ع)، ۱۵۳/۱۳.

## ۱. اعتبارسنجی سندی روایت

به‌منظور بررسی اعتبار سندی روایت مذکور، ابتدا به منابع نقل حدیث و سپس بررسی طرق نقل آن در میان شیعه و اهل‌سنت می‌پردازیم:

### ۱. ۱. بررسی سندی حدیث در منابع اهل‌سنت

این حدیث، ازجمله حکمت‌های مشهور نهج البلاغه (حکمت۱۴۱) است و اشتهار آن در بین شیعه بیشتر از اهل‌سنت است؛ اما بااین‌وجود، حدیث مذکور هرچند در صحاح سته که منابع اصلی اهل‌سنت هستند، نقل نشده، اما در برخی منابع کهن اهل‌سنت نقل شده است که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱. قدیمی‌ترین اثر اهل‌سنت که این روایت در آن نقل شده است مربوط به کتاب طبقات الکبری، تألیف ابن‌سعد (م۲۳۰ق) است. ابن‌سعد در این کتاب روایت مذکور را از محمدبن‌عمر از سعیدبن‌مسیب نقل کرده است.[۳]

۲. دومین منبع این روایت، کتاب النفقه علی العیال، اثر ابوبکر عبدالله‌بن‌محمدبن‌عبیدبن‌قیس، معروف به ابن‌ابی‌دنیا (م۲۸۱ق) است. شیخ طوسی[٤] و اردبیلی[٥] او را عامی‌مذهب و بغدادی او را شافعی‌مذهب خوانده‌اند.[٦] ابن‌ابی‌دنیا، این حدیث را با سلسله سند از سعیدبن‌مسیب نقل کرده است.[۷] این روایت، همچنین توسط ثعالبی (م۴۲۹ق) در کتاب التمثیل و المحاضرة، از سعیدبن‌مسیب نقل شده است؛ با این تفاوت که اولاً، هیچ سلسله سندی برای آن ذکر نمی‌کند و ثانیاً، به حدیث‌بودن آن نیز اشاره‌ای ندارد و صرفاً به‌عنوان جمله‌ای ارزشمند بدون منبع آن را نقل می‌کند.[۸]

۳. ابونعیم اصفهانی (م۴۳۰ق) در روایتی نسبتاً طولانی این حدیث را از جعفربن‌محمد(ع) نیز نقل می‌کند.[۹]

٤. پس از این منابع، ماوردی در کتاب الأمثال و الحکم، این روایت را از قول حکما بدون سلسله سند نقل می‌کند.[۱۰] قضاعی در شهاب الأخبار نیز این حدیث را بدون سلسله سند از رسول خدا(ص) نقل کرده[۱۱]

---

۳. ابن‌سعد، طبقات الکبری، ۱۳۶/۵.
٤. طوسی، فهرست، ۱۹۴.
٥. اردبیلی، جامع الرواة، ۵۰۳/۱.
٦. بغدادی، هدیة العارفین، ۴۴۱/۱.
۷. ابن‌ابی‌الدنیا، النفقه علی العیال، ۲۴۹/۱.
۸. ثعالبی، التمثیل و المحاضرة، ۱۹۷.
۹. ابونعیم، حلیة الأولیاء، ۱۹۴/۳.
۱۰. ابونعیم، حلیة الأولیاء، ۲٤۲.
۱۱. قضاعی، گزیدهٔ شهاب الأخبار، ٤۹.

و توسط قضاعی از معاذبن‌جبل نیز نقل شده است.[۱۲]

۵. دیلمی (م۵۰۹ق) در الفردوس نیز این روایت را از عبداللەبن‌عمربن‌هلال مزنی از رسول خدا(ص) نقل کرده است.[۱۳]

٦. ابن‌رجب حنبلی (م۷۹۵ق) نیز در کتاب خود، این روایت را بدون مأخذ و سند ذکر می‌کند.[۱٤]

۷. عبدالرئوف مناوی نیز از ابن‌عباس به نقل این روایت پرداخته است.[۱۵]

۸. جلال‌الدین سیوطی که یکی از دانشمندان بزرگ اهل‌سنت است در کتاب درّ المنثور، این حدیث را از دیلمی از انس‌بن‌مالک از رسول خدا(ص) نقل می‌کند.[۱٦] سیوطی همچنین حدیث مذکور را از دو طریق بدون سلسله سند، از قضاعی از امیرالمؤمنین(ع) و دیلمی از انس‌بن‌مالک نقل می‌کند و هر دوی این اسناد را ضعیف می‌شمارد.[۱۷]

۹. محمدبن‌قاسم اماسی، معروف به ابن‌خطیب (م۹٤۰ق) این جمله را نقل می‌کند و آن را به بقراط نسبت می‌دهد.[۱۸]

بر این اساس، باتوجه‌به آنچه گفته شد، به‌طورکلی طرق نقل حدیث مذکور در منابع اهل‌سنت را می‌توان در چهار طریق اصلی بررسی کرد:

طریق اول: نقل از سعیدبن‌مسیب: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُبْنُ‌سَعْدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُبْنُ‌عُمَرَ، قَالَ حَدَّثَنَا طَلْحَةُبْنُ‌مُحَمَّدِبْنِ‌سَعِيدِبْنِ‌الْمُسَيِّبِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعِيدِبْنِ‌الْمُسَيِّبِ قَالَ: قِلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْنِ.»[۱۹]

طریق دوم: نقل از جعفربن‌محمد(ع): «حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ‌بْنُ‌أَحْمَدَ، ثَنَا أَحْمَدُبْنُ‌زَيْدِبْنِ‌الْجَرِيشِ، ثَنَا عَبَّاسُ‌بْنُ‌الْفَرَجِ الرِّيَاشِيُّ، ثَنَا الْأَصْمَعِيُّ قَالَ: قَالَ جَعْفَرُبْنُ‌مُحَمَّدٍ: «الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ،... وَ قِلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْنِ،... .»»[۲۰]

طریق سوم: نقل از انس‌بن‌مالک از رسول خدا(ص): «أخبرنا أبی، أخبرنا البجلی، أخبرناابن‌لال، حدثنا ابوعبدالله محمدبن‌الحسین، حدثنا یعقوب‌بن‌اسحاق‌بن‌ابراهیم المُخَرِّمِیْ، حدثنا علی‌بن‌عیسی کاتب عکرمة القاضی، حدثنا خلادبن‌عیسی، عن ثابت، عن انس قال: قال رسول الله(ص): «التَّدْبِيْرُ نِصْفُ

---

۱۲. قضاعی، مستند شهاب، ۵۳/۱.

۱۳. دیلمی، الفردوس بمأثور الخطاب، ۹۰/۳.

۱٤. حنبلی، شرح حدیث «إن أغبط أوليائی»، ۷٤٤.

۱۵. مناوی، فیض القدیر ،۳۵۲/۳.

۱٦. سیوطی، در المنثور، ۲۷۸/۵.

۱۷. سیوطی، جامع کبیر، ۲۳۷/٦.

۱۸. اماسی، روض الأخیار، ۱۲۳.

۱۹. ابن‌سعد، طبقات الکبری، ۱۳٦/۵؛ ابن‌ابی‌الدنیا، النفقه علی العیال، ۲٤۹/۱.

۲۰. ابونعیم، حلیة الأولیاء، ۱۹٤/۳.

المعیشةِ، و التّودُّدُ نِصْفُ العقل، و الهَمُّ نِصْفُ الهَرَم، و قِلّةُ العیال أحدُ الیَسَارَیْن.»[۲۱]

طریق چهارم: نقل از معاذبن‌جبل از رسول خدا(ص): «أَخْبَرَنَا أَبُومُحَمّدٍعَبْدُاللّهِبْنُعُمَرَ الْجَـوَارِبِیُّ، ثنـا أَبِی، ثنا الْحُسَیْنُبْنُإِسْمَاعِیلَ، ثنا عَبْدُاللّهِبْنُشَـبِیبٍ، حَـدّثَنِی سَعِیدُبْنُمَنْصُـورٍ، ثنـا إِسْـمَاعِیلُبْنُعَیّاشٍ، عَـنْ صَفْوَانَبْنِعَمْرٍو، عَنْ عَبْدِالرّحْمَنِبْنِمَالِکِبْنِیَخَامِرَ، عَنْ أَبِیهِ، عَنْ مُعَاذِبْنِجَبَلٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُاللّهِ صَلّی اللهُ عَلَیْهِ وَ سَلّمَ: ««الدّیْنُ شَیْنُ الدّینِ» التّدْبِیرُ نِصْفُ الْعَیْشِ، وَ التّوَدُّدُ نِصْفُ الْعَقْلِ، وَ الْهَمُّ نِصْفُ الْهَرَمِ، وَ قِلّـةُ الْعِیَالِ أَحَدُ الْیَسَارَیْنِ.»[۲۲]

طرق دیگر: برخی طرق دیگر نیز در اهل‌سنت بدون سلسله سند و تنها با ذکر ناقل آن نقل شـده اسـت. برای مثال، دیلمی در الفردوس، حدیث مذکور را از بکربن‌عبدالله از پدرش از رسول خدا(ص) نقـل کـرده است.[۲۳]

همچنین همان‌طور که گفته شد سیوطی این روایت را از سه طریق؛ انس‌بن‌مالک از رسول خدا(ص) و قضاعی از امیرالمؤمنین(ع) و دیلمی از انس‌بن‌مالک نقل می‌کند و در کتاب سراج المنیـر از ابن‌عبـاس نیـز نقل شده است.[۲٤]

در نقد طرق مذکور می‌توان گفت که: طریق اول، از نوع روایـت مقطـوع و درنتیجـه، ضـعیف شـمرده می‌شود. همچنین اگرچه این حدیث در اهل‌سنت از چندین طرق مختلف نقل شده است؛ اما اسناد مشهور بین علمای اهل‌سنت، سند دیلمی و قضاعی است. بنابراین، علمای اهل‌سنت به‌دلیل وجود افراد ضعیف در این طرق، نظر مساعدی راجع به این اسناد نداشته‌اند. برای مثال، ابن‌لهیعه حضرمی کـه در سلسـله اسـناد این حدیث دیده می‌شود، تضعیف شده است.[۲۵] همچنین احمدبن‌زید جریش و احمدبن‌عبدالله‌بن‌مالک و اسحاق‌بن‌ابراهیم شامی از راویان این طرق، مجهول‌الحال هستند.

همچنین در حدیث انس، خلادبن‌عیسی را مجهول دانسته‌اند. اگرچـه یحیـی‌بن‌معین او را ثقـه دانسـته است؛ اما سیوطی و دیگران، اسناد این احادیث را ضعیف شمرده‌اند.[۲٦]

### ۱. ۲. بررسی سندی حدیث در منابع شیعه

ابتدا به مأخذشناسی حدیث و سپس بررسی رجال حدیثی آن در منابع شیعی می‌پردازیم:

#### ۱. ۲. ۱. مأخذشناسی حدیث در منابع شیعه

۲۱. ابن‌حجر عسقلانی، الغرائب الملتقطة، ۵۹٦/۳.

۲۲. قضاعی، مستند شهاب، ۵۳/۱ و ۵٤.

۲۳. دیلمی، الفردوس بمأثور الخطاب، ۹۰/۳.

۲٤. سیوطی، در المنثور، ۲۷۸/۵؛ سیوطی، جامع الکبیر، ۲۳۷/٦؛ عزیزی، سراج المنیر،۷۸/۳.

۲۵. ابن‌ابی‌حاتم، الجرح و التعدیل، ۱٤۷/۵؛ ابن‌معین، تاریخ ابن‌معین، ٤۸۱/٤.

۲٦. سیوطی، جامع الکبیر، ۲۳۷/٦؛ ابن‌حجر عسقلانی، الغرائب الملتقطة،۵۹٦/۳؛ البانی، ضعیف الجامع الصغیر، ۳٦۹.

با بررسی منابع کهن حدیثی شیعه دربارهٔ این حدیث، به تعدادی از منابع اصلی می‌رسیم که سایر منابع متأخر در نقل این حدیث از ایشان تبعیت کرده‌اند.

بر این اساس، به‌منظور بررسی سندی این حدیث لازم است ابتدا به شناسایی منابع حدیث و سپس اعتبارسنجی آن‌ها در نزد شیعه پرداخته شود. ازاین‌رو، با جست‌وجوی منابع شیعی، اصلی‌ترین منابع نقل این حدیث عبارت‌اند از: کتاب قرب الإسناد، اثر حمیری، بحار الأنوار، اثر علامه محمدباقر مجلسی و کتاب من لا یحضره الفقیه، امالی، خصال و عیون اخبار الرضا از آثار شیخ صدوق که در ادامه به بررسی این کتب می‌پردازیم.

**أ. قرب الإسناد:** کتاب قرب الإسناد، اثر ابوالعباس عبداللەبن‌جعفربن‌حسین‌بن‌مالک‌بن‌جامع حِمیَری قمی از یاران امام حسن عسکری(ع) و از فقها و روات بزرگ شیعه در قرن سوم و چهارم هجری است.

شیخ طوسی و نجاشی وعلامه، وی را ثقه و مورد اطمینان دانسته‌اند.[۲۷] برخی مانند ابن‌ادریس و فاضل حلی در انتساب این کتاب به حمیری تشکیک کرده‌اند و آن را تصنیف پسر وی به‌نام محمد دانسته‌اند، اما بسیاری دیگر از دانشمندان و محققان، این تشکیک را رد کرده‌اند.[۲۸]

علمای شیعه، این کتاب را از اصول معتبره و مشهوره و مورد اعتماد امامیه می‌دانند.[۲۹] در اعتبار این کتاب همین بس که قاضی نورالله تستری (م۱۰۱۹ق) این کتاب را هم‌تراز کتب اربعهٔ شیعه می‌داند و کتاب قرب الإسناد و محاسن برقی را به‌همراه کتب اربعه، کتب صحیحه شیعه می‌داند.[۳۰]

**ب. آثار شیخ صدوق (*کتاب من لا یحضره الفقیه، امالی، خصال، عیون اخبار الرضا*):** محمدبن‌بابویه، معروف به شیخ صدوق، متکلم، ادیب، فقیه و حدیث‌شناس شیعه در قرن چهارم هجری است. نجاشی در کتاب رجال خود چنان او را می‌ستاید که برای کمتر کسی از اصحاب آمده است.[۳۱]

شیخ صدوق، صاحب آثار متعددی است، ازجمله همین کتب چهارگانه که روایت مذکور در آن‌ها نقل شده است. در اعتبار کتاب من لا یحضره الفقیه نیز همین بس که از کتب چهارگانهٔ شیعه است.

کتاب امالی نیز که شامل دسته‌ای از احادیث نبوی و اهل بیت(ع) است،[۳۲] توسط برخی دانشمندان

---

۲۷. طوسی، فهرست، ۱۰۲؛ نجاشی، رجال نجاشی، ۱۵۲؛ علامه حلی، خلاصة الأقوال، ۱۵۷.

۲۸. طوسی، فهرست، ۱۶۸؛ نجاشی، رجال نجاشی، ۲۱۹؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۷/۱؛ ابن‌شهر آشوب، معالم، ۱۰۸؛ حر عاملی، وسائل الشیعة، ۲۰/۲؛ آقابزرگ طهرانی، الذریعة، ۶۷/۱۷؛ خویی، معجم رجال الحدیث، ۱۴۹/۱۱.

۲۹. مجلسی، بحار الأنوار، ۲۶/۱، میرزای قمی، غنائم الأیّام، ۳۰/۱.

۳۰. برقی، المحاسن، مقدمه، ۱۰.

۳۱. نجاشی، رجال نجاشی، ۳۸۹.

۳۲. ابن‌بابویه، الأمالی، مقدمه، ۴۱.

شیعه نقد شده است،[۳۳] اما بااین‌وجود از مهم‌ترین آثار شیعه است که همواره مدِّنظر علما و دانشمندان بوده است.

کتاب خصال شیخ صدوق نیز که دایرة المعارفی بزرگ از معارف اسلامی و احکام حلال و حرام است، مانند سایر آثار شیخ، مورد اعتماد علما بوده و روایات آن در سایر مجموعه‌های بزرگ شیعه نقل شده است.

کتاب عیون اخبار الرضا(ع) نیز که شامل روایات راجع بـه امـام رضـا(ع) و روایـاتی منقـول از ایشـان است، توسط شیخ صدوق برای هدیه به کتابخانهٔ صاحب‌بن‌عباد دیلمی، وزیر وقت و حاکم شیعی آن دوران نگاشته شده است.[۳۴] این کتاب نیز از معتبرترین منابع روایی شیعه به شمار می‌رود.

***ج. بحار الأنوار:*** کتاب بحار الأنوار الجامعه لدرر اخبار الأئمه الطهار، اثر علامه محمدباقر مجلسـی از علمای قرن ۱۱ و ۱۲ هجری است. این کتاب، به‌عنوان دایرة المعـارفی جـامع از روایـات اهـل بیـت(ع) همواره مدِّنظر بزرگان بوده و دارای جایگاهی والا در نزد ایشان بوده است.[۳۵]

باتوجه‌به آنچه گفته شد و شناختی که از منابع نقل حدیث مدِّنظر به دست آمد، می‌توان بـه اعتبـار ایـن منابع در نزد علمای شیعه حکم کرد و ازاین‌رو، اعتبار این حدیث را ازنظرِ منابع آن توثیق و تأیید کرد و معتبر دانست.

### ۱. ۲. ۲. بررسی رجال حدیث در منابع شیعه

با بررسی منابع شیعی معلوم می‌شود که عمده نقل‌هـای ایـن روایـت از پیـامبر(ص)، امـام علـی(ع)، جعفربن‌محمد(ع) و موسی‌بن‌جعفر(ع) است که در ادامه به آن‌ها می‌پردازیم.

طریق اول: طریق قرب الإسناد از رسول خـدا(ص): «الحَسَـن‌بن‌ظَریف، عَـنِ الْحُسَـیْنِ‌بْنِ‌عُلْوَانَ، عَـنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِیهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ: «قِلَّةُ الْعِیَالِ أَحَدُ الْیَسَارَیْنِ»[۳۶]

راوی اول، ابومحمدحسن‌بن‌ظریف‌بن‌ناصح کوفی است که توسط نجاشی توثیق شده اسـت.[۳۷] دربـارهٔ ابوعلی حسین‌بن‌علوان‌بن‌قدامه کلبی کوفی (م۲۱۰ق) اخـتلاف اسـت و علـت اخـتلاف نیـز ایـن عبـارت نجاشی است: «مولا هم کوفی عامی، و أخوه الحسن یکنی أبامحمد ثقة، رویا عن أبی‌عبدالله علیه‌السـلام، و لیس للحسن کتاب، و الحسن أخص بنا و أولی روی الحسین عن الأعمـش و هشـام‌بن‌عروة.»[۳۸] در ایـن عبارت، اختلاف میان علما به این عبارت ثقه بر می‌گردد؛ برخی، این صفت را به حسـین و برخـی نیـز بـه

۳۳. ابن‌بابویه، الأمالی، ۹ و ۱۰.

۳۴. ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا(ع)، ۱/۴.

۳۵. آقا بزرگ طهرانی، الذریعة، ۳/۱۶؛ خمینی، کشف الأسرار، ۳۱۹.

۳۶. حمیری، قرب الأسناد، نص ۱۱۶؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۱۹/۷۴.

۳۷. نجاشی، رجال نجاشی، ۶۱؛ طوسی، فهرست، ۴۸، آقابزرگ طهرانی، ۳۲۶/۲۴.

۳۸. نجاشی، رجال نجاشی، ۵۲.

برادرش حسن ارجاع می‌دهند. درنتیجه، عبارت ثقه را از آن برادرش، حسن می‌دانند، نه خود حسین‌بن‌علوان.[۳۹] ابن‌عقده نیز برادرش را توثیق می‌کند[۴۰] و کشی نیز حسین‌بن‌علوان را از عامه می‌داند که دارای محبت شدید نسبت به اهل بیت(ع) است و مخالف ایشان نبوده است.[۴۱] علامه مجلسی[۴۲] و همچنین آیت‌الله خویی او را ثقه دانسته‌اند.[۴۳] آقای شبیری زنجانی در توثیق ایشان، سخن گویایی دارد که می‌توان به آن اعتماد کرد: «ابی‌الجوزاء» که صحیح‌السند و ثقه است، تقریباً تمامی روایاتش را از همین حسین‌بن‌علوان اخذ کرده و این علامت ثقه‌بودن حسین است؛ زیرا شخصی که صحیح‌السند است، دروغ‌گو و غیرثقه را شیخ خود اخذ نمی‌کند.[۴۴]

بنابراین، سند این روایت را باتوجه‌به ستایش‌های علمای رجال در خصوص راویان آن می‌توان پذیرفتنی دانست.

طریق دوم: طریق شیخ صدوق به امام صادق(ع): رَوَى صَفْوَانُ‌بْنُ‌يَحْيَى وَ مُحَمَّدُبْنُ‌أَبِي‌عُمَيْرٍعَنْ مُوسَى‌بْنِ‌بَكْرٍ عَنْ زُرَارَةَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِبْنِ‌مُحَمَّدٍ(ع) قَالَ «الصَّنِيعَةُ لَاتَكُونُ صَنِيعَةً إِلَّا عِنْدَ ذِي حَسَبٍ أَوْ دِينٍ الصَّلَاةُ قُرْبَانُ كُلِّ تَقِيٍّ الْحَجُّ جِهَادُ كُلِّ ضَعِيفٍ لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ وَ زَكَاةُ الْجَسَدِ الصِّيَامُ جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعُّلِ اسْتَنْزِلُوا الرِّزْقَ بِالصَّدَقَةِ مَنْ أَيْقَنَ بِالْخَلَفِ جَادَ بِالْعَطِيَّةِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُنَزِّلُ الْمَعُونَةَ عَلَى قَدْرِ الْمَئُونَةِ حَصِّنُوا أَمْوَالَكُمْ بِالزَّكَاةِ التَّقْدِيرُ نِصْفُ الْعَيْشِ مَا عَالَ امْرُؤٌ اقْتَصَدَ قِلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْنِ الدَّاعِي بِلَا عَمَلٍ كَالرَّامِي بِلَا وَتَرٍ التَّوَدُّدُ نِصْفُ الْعَقْلِ الْهَمُّ نِصْفُ الْهَرَمِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُنَزِّلُ الصَّبْرَ عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ مَنْ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَى فَخِذِهِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ حَبِطَ أَجْرُهُ مَنْ أَحْزَنَ وَالِدَيْهِ فَقَدْ عَقَّهُمَا.»[۴۵]

راویان اول، صفوان‌بن‌یحیی و ابن‌ابی‌عمیر رجالیون است که شیعه دربارهٔ ثقه‌بودن این دو اتفاق‌نظر دارد.[۴۶]

موسی‌بن‌بکر واسطی نیز از راویان واقفی و ممدوح است که از امام صادق(ع) و امام کاظم(ع) روایت نقل کرده است.[۴۷]

بررسی سندی این روایت نیز نشان‌دهندهٔ مدح و توثیق راویان آن است و ازاین‌رو، سند آن را می‌توان

۳۹. حر عاملی، رجال، ۹۹.
۴۰. علامه حلی، خلاصة الأقوال، ۱۶۵.
۴۱. حر عاملی، رجال، ۹۰.
۴۲. مجلسی، الوجیزة فی الرجال، ۶۴.
۴۳. خویی، معجم رجال الحدیث، ۳۷۶/۵.
۴۴. شبیری زنجانی، النکاح، ۴۶۳۹/۱۴.
۴۵. ابن‌بابویه، کتاب من لا یحضره الفقیه، ۴۱۶/۴.
۴۶. علامه حلی، رجال، ۸۸ و ۱۴۰؛ علامه حلی، خلاصه الأقوال، ۱۸۸ و ۲۸۷؛ حر عاملی، رجال، ۱۴۲ و ۲۰۶.
۴۷. نجاشی، رجال نجاشی، ۴۰۷؛ تقی‌الدین حلی، الرجال، ۳۵۴.

پذیرفتنی دانست.

طریق سوم: طریق شیخ صدوق از امام رضا(ع) از قول امام علی(ع): «حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَی رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَیْهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الصُّوفِیُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو تُرَابٍ عُبَیْدُاللَّهِ بْنُ [مُوسَی] الرُّویَانِیُّ عَنْ عَبْدِالْعَظِیمِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ الْحَسَنِیِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الرِّضَا(ع) یَاابْنَ رَسُولِ اللَّهِ حَدِّثْنِی بِحَدِیثٍ عَنْ آبَائِکَ(ع) فَقَال... .فَقُلْتُ لَهُ زِدْنِی یَاابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ جَدِّی عَنْ آبَائِهِ(ع) قَالَ قَالَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ(ع) قِلَّةُ الْعِیَالِ أَحَدُ الْیَسَارَیْن.»[۴۸]

علی‌بن‌محمدبن‌موسی الدقاق، ممدوح و از مشایخ صدوق که در مشیخه با عنوان (رضی‌الله‌عنه) نام برده شده است،[۴۹] برخی او را با احمدبن‌محمدبن‌عمران یکی دانسته‌اند.[۵۰]

محمدبن‌هارون الصوفی و ابوتراب عبیدالله‌بن‌موسی الرویانی نیز دربارۀ ایشان چیزی ذکر نشده است. اما از ایشان روایاتی در، عیون، اکمال، توحید، امالی شیخ صدوق و مفید نقل شده است.[۵۱]

بر این اساس، سند این روایت را باتوجه‌به ناشناخته‌بودن برخی راویان آن اگرچه با قطعیت نمی‌توان پذیرفت، اما باتوجه‌به نقل علمای بزرگ شیعه از این راویان می‌توان به آن اعتماد کرد.

طریق چهارم: روایت شیخ صدوق و علامه مجلسی از امیرالمؤمنین(ع): «حَدَّثَنَا أَبِی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِاللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی بْنِ عُبَیْدٍ الْیَقْطِینِیُّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ یَحْیَی عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِاللَّهِ(ع) قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ جَدِّی عَن آبَائِهِ(ع) أَنَّ أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ(ع) عَلَّمَ أَصْحَابَهُ فِی مَجْلِسٍ وَاحِدٍ أَرْبَعَمِائَةِ بَابٍ مِمَّا یُصْلِحُ لِلْمُسْلِمِ فِی دِینِهِ وَ دُنْیَاهُ، قَالَ ع: ... حَصِّنُوا أَمْوَالَکُمْ بِالزَّکَاةِ الصَّلَاةُ قُرْبَانُ کُلِّ تَقِیٍّ الْحَجُّ جِهَادُ کُلِّ ضَعِیفٍ جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعُّلِ الْفَقْرُ هُوَ الْمَوْتُ الْأَکْبَرُ قِلَّةُ الْعِیَالِ أَحَدُ الْیَسَارَیْنِ التَّقْدِیرُ نِصْفُ الْعَیْشِ الْهَمُّ نِصْفُ الْهَرَمِ مَا عَالَ امْرُؤٌ اقْتَصَدَ وَ مَا عَطِبَ امْرُؤٌ اسْتَشَار ....»[۵۲]

راوی اول، أبی (علی‌بن‌حسین‌بن‌موسی‌بن‌بابویه) از محدثان شیعه و مرجع دینی مردم قم و پدر شیخ صدوق بوده است و در ثقه‌بودن او تردیدی در نزد بزرگان و علمای شیعه نیست.[۵۳]

سعدبن‌عبدالله‌بن‌أبی‌خلف الأشعری القمی، شیخ جلیل‌القدر، ثقه و فقیهی دارای تصانیف متعدد است

۴۸. ابن‌بابویه، الأمالی، نص/۴۴۶؛ ابن‌بابویه، عیون اخبار الرضا(ع)، ۵۴/۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۳۸۳/۷۴.
۴۹. ابن‌بابویه، کتاب من لا یحضره الفقیه، ۶۱۸/۲.
۵۰. بسام، زبدة المقال، ۲۰/۲.
۵۱. نمازی شاهرودی، مستدرکات علم رجال الحدیث، ۳۵۷/۷ و ۱۱۸/۵.
۵۲. ابن‌بابویه، خصال، ۶۱۰/۲تا۶۲۰؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۸۹/۱۰تا۹۹.
۵۳. ابن‌ندیم، الفهرست، ۲۲۷، تقی‌الدین حلی، الرجال، ۲۴۱؛ نجاشی، رجال، ۱۸۴.

که نجاشی و دیگران او را ستوده‌اند.[54]

راجع به محمدبن‌عیسی‌بن‌عبید نیز در بین علمای شیعه اتفاق‌نظر وجود ندارد؛ نجاشی وی را ستوده است و ابن‌ولید قمی، روایات وی را از یونس‌بن‌عبدالرحمن قبول نکرده است.[55] شیخ صدوق به‌تبعیت از شیخ خود ابن‌ولید حتی یک روایت از یونس را به‌طوری‌که منفرد در نقل باشد، نیاورده است، درحالی‌که در همین کتاب بیش از ۳۰ روایت از محمدبن‌عیسی از غیریونس آورده است.[56] شیخ طوسی نیز محمدبن‌عیسی را از غلات می‌داند و ضعیف می‌شمارد،[57] اما علامه حلی روایات او را قبول کرده است.[58]

بر این اساس، مهم‌ترین دلیل قائلان به تضعیف را می‌توان همان اعتقاد به غالی‌بودن او و استثنایی که از روایات یونس‌بن‌عبدالرحمن نقل شده است، دانست. اما مقتضی برای توثیق محمدبن‌عیسی‌بن‌عبید، همچون روایات فضل‌بن‌شاذان و توثیق نجاشی و کشی وجود دارد و تنها مانع برای وثاقت ایشان، تضعیف شیخ طوسی است و این تضعیف خود به‌نفسه موضوعیت ندارد؛ زیرا می‌توان آن را مستند به استثنای صورت‌گرفته توسط ابن‌ولید و شیخ صدوق دانست.[59]

راوی چهارم، قاسم‌بن‌یحیی راشدی از اصحاب امام رضا(ع) است که کتابی در آداب امیرالمؤمنین(ع) دارد.[60] ابن‌غضائری او را ضعیف می‌شمارد؛ اما در اثبات وثاقت ایشان به صدوق استناد شده که در کتاب من لا یحضره حدیثی را که قاسم‌بن‌یحیی در سلسلهٔ سند آن قرار دارد از صحیح‌ترین و بهترین زیاراتی می‌داند که برای امام حسین(ع) ذکر شده است.[61] همچنین، وی را از راویان کامل الزیارات دانسته‌اند که وثاقت او را نزدیک‌تر می‌گرداند.[62]

حسن‌بن‌راشد را در شمار اصحاب امام صادق(ع) و امام کاظم(ع) آورده‌اند.[63] حسن‌بن‌راشد از برخی، همچون عبدالله‌بن‌سنان روایت کرده است[64] و احتمالاً تضعیف وی توسط ابن‌غضائری نیز به همین دلیل باشد. به‌هرحال، توثیق صریحی دربارهٔ حسن‌بن‌راشد ذکر نشده است، جز اینکه او را از رجال کامل

---

۵٤. نجاشی، رجال، ۱۷۷؛ علامه حلی، خلاصه الأقوال، ۱۵۶؛ طوسی، رجال، ۴۲۷.
۵۵. نجاشی، رجال، ۳۳۳ و ۳۳۴.
۵٦. خویی، فقه العترة فی زکاة الفطرة، ۱۷۰.
۵۷. طوسی، فهرست، ۲۱۶؛ طوسی، رجال، ۳۹۱.
۵۸. علامه حلی، رجال، ۱۴۲.
۵۹. ایزدی فرد و همکاران، «نقد نگرهٔ تضعیف محمدبن‌عیسی‌بن‌عبیدبن‌یقطینی»، ۲۶.
٦۰. طوسی، فهرست، ۲۰۲؛ خویی، معجم رجال، ۶۸/۱۵.
٦۱. خویی، معجم رجال، ۶۸/۱۵.
٦۲. خویی، موسوعة الإمام خویی، ۴۰۹/۲۱.
٦۳. برقی، المحاسن، ۱۸۱ و ۳۳۴.
٦٤. خویی، معجم رجال الحدیث، ۳۱۲/۵.

الزیارات بر شمرده‌اند.[٦٥]

در خصوص سند این روایت نیز باتوجه‌به توثیق راویان آن توسط اکثر علمای شیعه، می‌توان حکم به صحت آن کرد و به آن اعتماد کرد.

طرق دیگر: در برخی طرق دیگر در کتب شیعه، روایت مذکور از موسی‌بن‌جعفر(ع) بدون ذکر سلسلهٔ اسناد نیز نقل شده است.[٦٦] همچنین، در کتاب کشف الغمة، این روایت از طریق اهل‌سنت که بحث آن گذشت، از جعفربن‌محمد(ع) از اصمعی نیز روایت شده است.[٦٧] در تحف العقول نیز این روایت بدون سند از معصوم(ع) نقل شده است.[٦٨]

**نتیجه‌گیری و جمع‌بندی مصادر و اسناد حدیث:** باتوجه‌به آنچه گفته شد، روایت «قِلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْنِ» ازنظرِ سندی در دو مبحث بررسی شد: ۱. از حیث مراجع و منابع حدیث که گفته شد منابع آن جزو اصول مورد اعتماد و اطمینان علمای شیعه بوده است؛ ۲. از حیث سلسله سند و احوال راویان آن که اکثریت راویانِ طرق چندگانه این حدیث، مورد اعتماد و ثقه یا لااقل پذیرفته‌شده در میان علمای شیعه بوده‌اند و در برخی موارد همچون قاسم‌بن‌یحیی و جدش حسن‌بن‌راشد نیز که مورد اختلاف واقع شده بودند، باتوجه‌به شواهدی که وجود دارد و همچنین نظر رجالی بزرگ آیت‌الله خویی، می‌توان روایات ایشان را قبول و به آن‌ها اعتماد کرد. همچنین نقل این حدیث در نهج البلاغه، از سیدرضی در قالب حکمت ۱۴۱ از امام علی(ع) که خود از ارزشمندترین منابع شیعی است، دلیلی مستحکم در اعتماد و اطمینان به صدور حدیث از معصوم(ع) است.

## ۲. بررسی دلالی و محتوایی حدیث

دومین بحث در خصوص اعتبارسنجی احادیث، به‌جز اینکه این حدیث ازنظرِ سندی در چه رتبه‌ای قرار دارد، بررسی محتوای روایت است. باتوجه‌به شبهه‌ای که در خصوص این حدیث دربارهٔ تعارض آن با برخی آیات و روایات و مسلّمات دینی وجود دارد، اکنون پس از بحث سندی روایت مذکور، به بررسی دلالی این حدیث و پاسخ به شبههٔ مدِّنظر می‌پردازیم.

### ۲. ۱. برداشت اولیه از روایت و طرح شبهه

شبهه‌ای که از این روایت توسط غیرمطلعان و خصوصاً عوام جامعه که با علم حدیث‌شناسی آشنایی

٦٥. خویی، معجم رجال، ۳۱۲/۵ و ۳۱۳؛ خویی، موسوعة الإمام خویی، ۴۰۹/۲۱.
٦٦. مجلسی، بحار الأنوار، ۳۲۶/۷۵.
٦٧. اربلی، کشف الغمة، ۱۸۴/۲.
٦٨. ابن‌شعبه، تحف العقول، ۴۰۳.

ندارند مطرح می‌شود،[۶۹] استدلال ایشان به این روایت برای «منع از فرزندآوری» و توصیه بـه «قلـت اولاد» است. به‌عبارتی، طبق برداشت اولیه از این روایت، آسایش و راحتی انسان در کمی فرزند و بـه زبـان سـاده شعار «فرزند کمتر، زندگی بهتر» است.

از یک سو، خدای متعال در آیات مختلف به رازق‌بودن خود و تشویق مسلمانان به ازدواج و ازدیاد نسل بدون ترس از فقر سفارش می‌کند[۷۰] و از سوی دیگر، برخی روایات نیز در همین خصوص وارد شده است. برای مثال، از پیامبر(ص) نقل شده است: «اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُنَزِّلُ الْمَعُونَةَ عَلَى قَدْرِ الْمَئُونَةِ.»[۷۱]

کلینی نقل می‌کند که مردی به حضور پیامبر(ص) شرفیاب شـد و از تنگدسـتی بـه او شـکایت کـرد و حضرت به او فرمود: «فَقَالَ تَزَوَّجْ فَتَزَوَّجَ فَوُسِّعَ عَلَيْهِ»؛ یعنی پس او ازدواج کرد و روزی‌اش فراخ شد.[۷۲]

بنابراین، باتوجه‌به برداشت اولیه از روایت و شبههٔ حاصل از آن؛ اولاً، این روایت دلالت بر تحدید نسل و توصیه به قلت فرزند دارد؛ ثانیاً، روایت مذکور در مقابل و در تعارض با بسیاری از آیـات و روایـات قـرار می‌گیرد که بازخورد این تعارض، به‌دست‌آمدن نتایجی خلاف واقع خواهد بود که دربارهٔ آن می‌تواند دوگونه موضع‌گیری شکل گیرد:

موضع اول: این روایت، ضعیف شمرده می‌شود که صدور آن از معصوم(ع) زیـر سـؤال مـی‌رود؛ زیـرا ازنظرِ محتوایی با تعدادی از مسلّمات دینی مخالفت دارد. به نظر می‌رسد یکی از دلایل ضعف این روایـت در اهل‌سنت علاوه بر ضعف سندی، همین برداشت از روایت باشد.[۷۳]

موضع دوم: این روایت، دستاویزی برای آن دسته از افرادی قرار می‌گیرد که موافق نظریهٔ «تحدید نسل» و «قلت اولاد» هستند که نتیجهٔ آن، شـعار «فرزنـد کمتـر، زنـدگی بهتـر» اسـت کـه در سـالیان متمـادی، به‌خصوص در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ و ۸۰ در کشور ایران حاکم بود و درنتیجهٔ آن، جمعیـت کشـور به‌شـدت کاهش یافت.

بنابراین، با ارائهٔ پاسخ صحیح به این شبهه و رد برداشت اولیـه از ایـن روایـت و همچنـین آشکارشـدن دلالت واقعی آن، به‌طور طبیعی به این دو موضع‌گیری نیز پاسخ داده می‌شود.

### ۲. ۲. واکاوی معنای واژگان حدیث

بی‌تردید، اولین قدم برای فهم حدیث و تحلیل و تفسیر صحیح احادیث و دریافت مراد حقیقـی آن‌هـا،

۶۹. نک: مرکز پاسخ‌گویی به شبهات دینی، تاریخ: ۱۳۹۸/۱۲/۱۲.
۷۰. نور: ۳۲، فرقان: ۷۴ و ۷۵، انعام: ۱۵۱؛ اسراء: ۳۱.
۷۱. مجلسی، بحار الأنوار، ۱۶۱/۹۳.
۷۲. کلینی، کافی، ۳۳۰/۵.
۷۳. ثعالبی، التمثیل و المحاضرة، ۱۷۴.

تحلیل واژگانی روایت است. دربارهٔ روایت مذکور، همان‌طور که از نقل‌های مختلف در شیعه و اهل‌سنت مشاهده شد، طرق نقل آن مختلف است؛ اما تقریباً در همهٔ این منقولات، متن اصلی یکسان است که این امر، بررسی محتوایی این روایت را تسهیل می‌کند. بنابراین، متن دریافتی از منابع شیعی به‌منظور بحث و نظر بدین صورت است: «قِلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْنِ.»

**۲. ۲. ۱. معنای واژهٔ «العیال»**

واژهٔ «العیال»، از ریشهٔ (ع ی ل)، به‌معنای فقیر است و «العالة»، جمع «عائل»، به‌معنای فقراست.[۷٤]

«العیال» نیز از همین ریشه است و به‌معنای مجموعهٔ خانواده است و (رجل معیل) به‌معنای مردی گفته می‌شود که جمع خانواده‌اش زیاد باشد.[۷۵]

«عال الرجل عیاله»؛ یعنی مرد، ایشان را اطعام و نفقه داد. همچنین در دعا می‌خوانیم: «اعوذ بک من العیلة»؛ یعنی پناه می‌برم به خدا از فقر و تهی‌دستی.[۷٦]

«عیال الرجل و عیّله»، به‌معنای کسانی است که مرد، تکفل آن‌ها را قبول می‌کند و ایشان را اطعام می‌دهد و حمایت می‌کند. به مرد محب عیال و خانواده نیز «رجل مُعَيَّل» گفته می‌شود.[۷۷]

در بیان معانی حسیِ این واژه نیز گفته شده است که به کسی که با فخر و تبختر بر روی زمین راه می‌رود، «عال فی مشیه» گفته می‌شود یا می‌گویند «فلان عیّال»؛ یعنی فخرفروش و مختال است. «عال فی الأرض» نیز به‌معنای راه‌رفتن بر روی زمین است. همچنین به زن فخرفروش، «امرأة عیّلة» گفته می‌شود. «عال المیزان» نیز به‌معنای منحرف‌شدن میزان و ترازوست.[۷۸]

واژهٔ «العیال» در قرآن کریم به کار نرفته اما مشتقات آن در موارد متعدد به کار رفته است که عموماً به‌معنای فقر و تهی‌دستی است.[۷۹][۸۰]

**جمع‌بندی و تحلیل**: باتوجه‌به آنچه دربارهٔ مفهوم لغوی واژهٔ «عیل» و «العیال» گفته شد، این واژه در اصل، به‌معنای فقر و نیاز و احتیاج است. از طرفی همان‌طور که گفته شد برای کسی که با حالت فخرفروشی بر روی زمین راه می‌رود نیز از این واژه استفاده شده است. همچنین به انحراف میزان و ترازو نیز «عال المیزان» گفته شده است. از این کاربردها در زبان عرب می‌توان به این نکته دست یافت که معنای

۷٤. ابن‌منظور، لسان العرب، ۴۸۸/۱۱.

۷۵. فراهیدی، کتاب العین، ۲۴۹/۲.

۷٦. طریحی، مجمع البحرین، ۴۳۲/۵.

۷۷. ابن‌منظور، لسان العرب، ۴۸۸/۱۱.

۷۸. ابن‌منظور، لسان العرب، ۴۸۸/۱۱تا۴۸۹.

۷۹. توبه: ۲۸، ضحی: ۸ و ...

۸۰. طباطبایی، المیزان، ۹/ 229؛ طبرسی، مجمع البیان، 767/10.

فقری که از ریشهٔ «عیل» به دست می‌آید، فقری معمولی نیست؛ بلکه فقری است که تعادل زندگی انسان را بر هم می‌زند و زندگی عادی انسـان را مختـل می‌کنـد؛ ایـن را می‌تـوان از کـاربرد ایـن واژه دربـارهٔ انسـان فخرفروش به دست آورد، زیرا دربارهٔ انسان فخرفروش به این دلیل از ایـن واژه اسـتفاده می‌شـود کـه فخـر، نوعی نقص و ناشی از نوعی فقر در وجود انسان است که او را از حالت تعادل در زندگی خارج کرده اسـت و شخص فخرفروش با تبختر و تکبر خود درصدد خارج‌شدن از این فقر درونی و برگشت به حالـت تعـادل خویشتن است. این برداشت را می‌توان از معنای لغوی واژهٔ فخر نیز به‌خوبی به دست آورد؛ فخـر بـه‌معنای بالیدن به چیزهای خارجی است؛ مانند مال و جاه [۸۱]کـه اصـل و اساسـی بـرای انسـان ندارنـد و ازایـن‌رو، فخرفروشی نیز نوعی حل مسئله و مرتفع‌کردن نقص به‌صورت کاذب و غیرواقعی است؛ زیـرا آنچـه دربـارهٔ انسان دارای اصل است، از درون انسان نشأت می‌گیرد، نه امورات خارجی؛ مانند مال، جاه، ثروت و... .

بر این اساس، واژهٔ «عیل»، به‌معنای فقری است که انسان را از حالت تعـادل خـارج کنـد و از طرفـی، «العیال» به خانوادهٔ مرد گفته می‌شود، زیرا که آن افراد تحت‌تکفل برای تأمین نفقه و ضروریات زندگی خود به مرد محتاج‌اند و تنها با حمایت مرد است که زندگی خانواده، متعادل می‌شود و از فقر نجات می‌یابند.

بنابراین، تا این جای بحث به این نکته رسیدیم که «العیال»، به‌معنای افراد تحت‌تکفـل انسـان اطـلاق می‌شود. اما اینکه این افراد شامل چه کسانی می‌شود و آیا تنها در «زن و فرزنـد» اطـلاق دارد یـا نـه؟ بایـد به‌معنای اصطلاحی آن در علم فقه مراجعه کنیم.

در اصطلاح فقهی، «عیال الرجل» به کسانی اطلاق می‌شود که بـا او زنـدگی می‌کننـد و تحـت تکفـل شخص باشد؛ خواه وظیفهٔ تأمین نفقه ایشان برعهدهٔ او باشد (مانند همسر، فرزنـدان، پـدر و مـادر و حتـی غلامان و خادمان) و خواه وظیفهٔ شرعی در تأمین نفقهٔ آن‌ها را نداشته باشد اما تحت‌تکفل ایشان باشـد[۸۲] و بدون حمایت از سوی آن شخص، زندگی آن‌ها از حالت تعادل خارج می‌شود و فقیر می‌شوند.

بنابراین، همان‌طور که از بحث لغوی این واژه بر می‌آیـد، بـرخلاف اصـطلاح محـاوره‌ای کـه عیـال را به‌معنای زن و فرزند می‌دانند، مفهـوم ایـن واژه، معنـایی فراتـر و شـمول بیشـتری دارد و شـامل همـهٔ افـراد تحت‌تکفل؛ اعم از زن و فرزند، پدر و مادر مرد و زن، خادم و خادمه و سایر افراد تحت‌تکفل است.

**۲. ۲. ۲. واژهٔ «الیسارین»**

این کلمه از ریشهٔ «ی س ر»، به‌معنای آسانی و ضد «العسر» است.[۸۳] همچنین، به‌معنای نوعی نرمـی

۸۱. راغب اصفهانی، المفردات، ۶۲۷.

۸۲. جرجانی، التعریفات، ۶۹؛ احمدنگری، جامع العلوم فی اصطلاحات الفنون، ۳۹۳/۲؛ مجددی برکتی، التعریفات الفقهیة، ۱۵۵؛ غدیری، القاموس الجامع للمصطلحات، ۳۸۸.

۸۳. راغب اصفهانی، المفردات، ۸۹۱، قرشی بنابی، قاموس قرآن، ۲۶۲/۷.

و انقیاد که برای انسان و حیوانات؛ ازجمله اسب نیز به کار رفته است.[۸٤] مفهوم لغوی این واژه در تمام کاربردهای آن در زبان عرب، مفهومی عام است که می‌تواند به جمع بسیاری از امور آسایش مربوط باشد، نه فقط آسایش و رفاه اقتصادی و مالی.[۸۵]

این واژه در آیات متعددی از قرآن کریم نیز به کار رفته است.[۸٦]

### ۲. ۳. تحلیل مفهوم روایت و پاسخ به شبهه

همان‌طور که گفته شد عمده شبههٔ مطرح‌شده دربارهٔ این روایت، برداشت اولیهٔ غیرواقع و همچنین تعارض آن با برخی آیات و روایت دال بر رازق‌بودن و روزی‌رسانی خداوند است که درنتیجهٔ آن یا این روایت، مردود اعلام می‌شود یا اینکه دستاویز نظریات تحدید نسل قرار خواهد گرفت.

جمع‌بندی تحلیل محتوایی روایت و پاسخ به شبههٔ مذکور را می‌توان در قالب نکات زیر بیان کرد:

۱. طبق بررسی‌هایی که در بحث سندی و رجالی این روایت صورت گرفت، معلوم شد که دیدگاه اهل‌سنت و شیعه دربارهٔ این روایت، کاملاً متفاوت است. از سویی، این روایت از دیدگاه اهل‌سنت، روایتی ضعیف‌السند و غیرقابل استناد است و از سوی دیگر، در شیعه این روایت باتوجه‌به منابع معتبر و همچنین زنجیره‌های اسناد درخورِ دفاع آن و همچنین نقل این روایت در نهج البلاغه، اثر سیدرضی که در نزد شیعیان و بلکه مسلمانان دارای جایگاه ویژه‌ای است، از حیث سندی و رجالی پذیرفتنی و مورد اعتماد است و بحث ضعیف‌السندی آن کاملاً منتفی است.

۲. باتوجه‌به بررسی واژگانی این روایت، به‌خصوص دربارهٔ واژهٔ «العیال»، به‌طور واضح معلوم شد که منظور از عیال چیزی نیست که در زبان محاوره به‌عنوان زن و فرزند اطلاق می‌شود؛ بلکه مفهومی فراتر دارد که شامل تمامی افراد تحت‌تکفل انسان؛ اعم از همسر، فرزند، خادم و خادمه، پدر و مادر زن و مرد و سایر افراد تحت‌تکفل مرد است. درنتیجه، استدلال به این روایت برای کمی فرزندآوری، استدلالی ناقص است که مفهوم واژهٔ العیال نیز با آن توافق ندارد. به زبان ساده‌تر، رابطهٔ عیال با زن و فرزند، رابطهٔ عموم‌وخصوص من‌وجه است، نه رابطهٔ تباین؛ یعنی هر زن و فرزندی در شمول عیال قرار می‌گیرد، اما هر «العیال»ی به‌طور ویژه نمی‌تواند شامل زن و فرزند باشد.

۳. واژهٔ «الیسارین» نیز دلالت تامی بر سهولت در به‌دست‌آوردن رزق و روزی ندارد تا این‌گونه استدلال شود که این روایت در تعارض با رازق‌بودن خداوند و مخالف آیات و روایات هم‌مضمون است؛

---

۸٤. ابن‌منظور، لسان العرب، ۲۹۵/۵.

۸۵. نك: ابن‌منظور، لسان العرب، ۲۹۵/۵؛ فراهیدی، العین، ۲۹۶/۷.

۸٦. بقره: ۱۸۵؛ طلاق: ۷؛ کهف: ۸۸؛ ذاریات: ۳؛ بقره: ۱۹۶، مزمل: ۲۰؛ قمر: ۱۷؛ مریم: ۹۷ و ...

بلکه این واژه، مفهومی عام است و شامل همهٔ انواع آسایش است که یکی از این امورات، رفاه اقتصادی و سهولت در تأمین رزق و روزی خانواده است. به عبارتی، در اینجا نیز رابطهٔ سهولت در تأمین رزق با «الیسار»، رابطهٔ عموم‌وخصوص من‌وجه است.

۴. روایت، دلالتی بر رازق‌نبودن خداوند ندارد تا در تعارض با آیات و روایات مربوط به آن قرار گیرد؛ بلکه تنها دلالت به یک نوع از آسایش انسانی دارد که به رابطهٔ مستقیم با افراد تحت‌تکفل فرد بر می‌گردد. بنابراین، روایت مذکور بیان می‌دارد که توانگری برای انسان از دو راه تحصیل می‌شود: کسب مال و حصر عائله. به عبارتی، «هر که بامش بیش، برفش بیشتر.» همچنین، در این روایت توجه به این فراز از معصوم(ع) نشده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یُنَزِّلُ الْمَعُونَةَ عَلَی قَدْرِ الْمَئُونَةِ.» بنابراین، خداوند متعال، رازق عالم قادر حکیم که از عوالم غیب روزی نازل می‌فرماید، برای هر فرد، به‌طور ویژه روزی جداگانه نازل می‌کند؛ برای یک فرد، یک روزی و برای هزار فرد، هزار روزی.[۸۷]

۵. سختی و مشقات فرزندآوری و بزرگ‌کردن فرزند، تنها به نفقه و امور مالی و اقتصادی مربوط و مشروط نیست و همچنین آسایش در خانواده نیز مشروط و محصور به آن نیست؛ بلکه به‌جز مؤلفه‌های اقتصادی، مؤلفه‌های مختلف تربیتی، روان‌شناختی، فرهنگی، اخلاقی و... نیز در آسایش انسان مؤثر است که روایت نمی‌تواند خالی از اشاره به این‌ها باشد.

۶. غنی‌شدن، به دو امر وابسته است: حصول مال و عدم‌انفاق و ازدست‌رفتن مال. در این روایت، از باب مجاز، اطلاق اسم مسبب بر سبب انجام شده و «یسار» بر «قلة العیال» اطلاق شده و درنتیجه، سبب یسار و آسایش، قلة العیال بیان شده است، درحالی‌که سبب آسایش و یسار انسان، عدم‌انفاق و جلوگیری از هدررفت مال است، نه قلت عیال.[۸۸]

۷. این روایت، در واقع تسلی خاطر برای کسانی است که فرزندان کمی دارند و از کمی فرزندان رنج می‌برند؛ مثل اینکه در میان مردم معمول است که اگر کسی خانهٔ کوچکی داشته باشد، به او می‌گویند غمگین نباش، مشکلات تو کمتر است؛ هرکه بامش بیش، برفش بیشتر! این سخن شبیه چیزی است که در کتاب ادب الکتاب آمده است که می‌گوید: «اَلْقَلَم أحَدُ اللِّسانَیْنِ وَ الْعَمُّ أحَدُ الأبَوَیْنِ وَ قِلَّةُ الْعِیالِ أَحَدُ الْیَسارَیْنِ وَ الْقَناعَةُ أحَدُ الرِّزْقَیْنِ وَ الْهَجْرُ أَحَدُ الْفِراقَیْنِ وَ الْیَأْسُ أَحَدُ النَّجْحَیْنِ؛ قلم، یکی از دو زبان و عمو، یکی از دو پدر و کمی عیال، یکی از دو آسایش و قناعت، یکی از دو روزی و قهرکردن، یکی از دو فراق و

۸۷ . مرکز پاسخ‌گویی به شبهات، ۱۳۹۸/۱۲/۱۲.
۸۸. ابن‌میثم، شرح نهج البلاغه، ۳۱۹/۵.

مأیوس‌شدن، یکی از دو پیروزی است.»[۸۹]

۸. بی‌تردید، به‌طور طبیعی، کم‌بودن افراد تحت‌تکفل انسان (مثل کسانی که فرد می‌تواند تکفل ایشان را قبول نکند اما به‌دلایلی، تحت‌تکفل ایشان هستند) می‌تواند به آسایش انسان از طریق عدم‌تلاش برای تأمین نفقه بیشتر کمک کند؛ هرچند خداوند متعال برای همهٔ این افراد، رزق و روزی ازپیش تعیین‌شده مقدّر فرموده است.

بر این اساس، باتوجه‌به آنچه در این پژوهش گفته شد، حدیث «قِلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْنِ» دلالتی بر توصیه به قلت فرزند ندارد تا این‌گونه استدلال شود که این روایت موافق نظریهٔ تحدید نسل است؛ بلکه تنها درصدد بیان نوعی ازآسایش در زندگی است که در ارتباط با عدم‌نفقه و هدررفت مال دارد، نه مربوط به مسئلهٔ قلت فرزند.

به نظر می‌رسد این روایت اساساً در مقام ارزش‌گذاری نیست؛ بلکه در مقام واقع‌نمایی است. واقعیت نیز همواره ارزش نیست و بشر به‌دلیل تداوم نسل خویش لازم است زیر بار مسئولیت فرزندآوری و فرزندپروری برود، زیرا دنیا جای راحتی و آسودگی نیست؛ بلکه محلی برای آزمودن انسان‌هاست.

## نتیجه‌گیری

ازجمله روایاتی که در بحث اعتبارسنجی آن، به‌خصوص بحث دلالی آن همواره محل بحث میان شیعه و اهل‌سنت بوده و اخیراً نیز به‌عنوان شبهه دربارهٔ تحدید نسل مطرح است، روایت «قِلَّةُ الْعِيَالِ أَحَدُ الْيَسَارَيْنِ» است.

با بررسی جامع منابع موجود در فریقین، این روایت را ازنظرِ سندی و دلالی بررسی کردیم و این نتایج حاصل شد:

۱. روایت مذکور در منابع شیعه و اهل‌سنت نقل شده و در اهل‌سنت، ضعیف‌السند شمرده شده است. در شیعه، این حدیث در منابع معتبری؛ همچون کتاب من لا یحضره الفقیه، بحار الأنوار، نهج البلاغه و... با زنجیرهٔ اسناد پذیرفته‌شده و متصل به معصوم(ع) نقل شده است.

۲. در اهل‌سنت و شیعه هرکدام از چهار طرق مختلف نقل شده است که در اهل‌سنت، سلسلهٔ اسناد آن ضعیف شمرده شده است؛ اما با بررسی سلسلهٔ اسناد این روایات در شیعه و توثیق اکثر راویان آن، می‌توان به طرق این روایت در شیعه اعتماد کرد.

۳. واژهٔ «العیال» در این روایت، مفهومی عام است که شامل همهٔ افراد تحت‌تکفل؛ ازجمله همسر،

۸۹. مکارم شیرازی، پیام امام امیر المؤمنین(ع)، ۱۵۳/۱۳.

فرزند، پدر و مادر، خادمان و سایر افراد تحت‌تکفل می‌شود و رابطهٔ آن با زن و فرزند، رابطهٔ عموم‌وخصوص من‌وجه است.

۴. واژهٔ «الیسارین» نیز مفهومی عام؛ شامل مطلق امور آسایش خانواده است و دلالتی تام بر رفاه اقتصادی ندارد.

۵. دلالت روایت مذکور بر تحدید نسل و تعارض آن با مسلّمات دینی، برداشت اولیه‌ای است از این حدیث که سبب ایجاد شبهه شده است و صحیح نیست.

۶. برداشت نهایی از این حدیث دلالت بر این نکته دارد که این روایت در مقام ارزش‌گذاری نیست؛ بلکه در مقام واقع‌نمایی است و حدیث مذکور، درصدد بیان نوعی ازآسایش در زندگی است که دربارهٔ عدم‌نفقه و هدررفت مال است، نه با مسئلهٔ تحدید نسل. از طرفی، بشر به‌دلیل تداوم نسل خویش لازم است زیر بار مسئولیت فرزندآوری و فرزندپروری برود، زیرا دنیا جای راحتی و آسودگی نیست؛ بلکه محلی برای آزمودن انسان‌هاست.

## منابع


قرآن کریم

ابن‌ابی‌الدنیا، عبدالله‌بن‌محمد. النفقه علی العیال. عربستان: دار ابن القیم. ۱۴۱۰ق.

ابن‌ابی‌حاتم، عبدالرحمن‌بن‌محمد. الجرح و التعدیل. بیروت: احیاء التراث العربی. ۱۲۷۱ق.

ابن‌بابویه، محمدبن‌علی. الأمالی. بی‌جا: بعثت. بی‌تا.

______________. الأمالی. مترجم: محمدباقر کمره‌ای. تهران: نشر کتاب‌چی. ۱۳۷۶.

______________. خصال. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ۱۳۶۲.

______________. عیون اخبار الرضا(ع). مصحح: مهدی لاجوردی. تهران: جهان. ۱۳۷۸ق.

______________. کتاب من لا یحضره الفقیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی. ۱۴۱۳ق.

ابن‌حجر عسقلانی، احمدبن‌علی. الغرائب الملتقطة من مسند الفردوس. دبی: جمعیة دار البر. ۱۴۳۹ق.

ابن‌سعد، محمدبن‌سعد. طبقات الکبری. بیروت: دار الصادر. ۱۹۶۸م.

ابن‌شعبه، حسن‌بن‌علی. تحف العقول عن آل الرسول(ص)، قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ۱۳۶۳.

ابن‌شهر آشوب، محمدبن‌علی. معالم. بی‌جا: حیدری. بی‌تا.

ابن‌معین، یحیی‌بن‌معین. تاریخ ابن‌معین. مکه: مرکز البحث العلمی و إحیاء التراث الإسلامی. ۱۳۹۹ق.

ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم. لسان العرب. بیروت: دار الصادر. ۱۴۱۴ق.

ابن‌میثم، میثم‌بن‌علی. شرح نهج البلاغه. بی‌جا: بی‌نا. بی‌تا.
ابونعیم، احمدبن‌عبدالله. حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء. مصر: مطبعة السعادة. ۱۳۹۴ق.
احمدنگری، عبدالنبی. جامع العلوم فی اصطلاحات الفنون. بیروت: اعلمی. ۱۳۹۵ق.
اربلی، علی‌بن‌عیسی. کشف الغمة فی معرفة الأئمة. بیروت: دار الأضواء. بی‌تا.
اردبیلی، محمدبن‌علی. جامع الرواة و ازاحة الاشتباهات عن الطرق و الأسناد. بیروت: دار الأضواء. ۱۴۰۳ق.
اماسی، محمدبن‌قاسم. روض الأخیار المنتخب من ربیع الأبرار. حلب: دار القلم العربی. ۱۴۲۳ق.
البانی، محمدناصرالدین. ضعیف الجامع الصغیر و زیادته. بی‌جا: المکتب الإسلامی. بی‌تا.
ایزدی‌فرد، علی‌اکبر، سیدعلی‌اکبر ربیع نتاج، سیدمجتبی حسین‌نژاد. «نقد نگرهٔ تضعیف محمدبن‌عیسی‌بن‌عبیدبن یقطینی». تحقیقات علوم قرآن و حدیث. دورهٔ ۳۰، ش۲، تابستان۱۳۹۵، ۱تا۳۱. ۱۰.۲۲۰۵۱/TQH.2016.2354
آقابزرگ طهرانی، محمدمحسن. الذریعة إلی تصانیف الشیعة. قم: اسماعیلیان. ۱۴۰۸ق.
برقی، احمدبن‌محمد. الرجال. تهران: دانشگاه تهران. ۱۳۴۲.
______________. المحاسن. قم: دار الکتب الإسلامیة. ۱۳۷۱ق.
بسام، مرتضی. زبدة المقال من معجم الرجال. بیروت: دار المحجة البیضاء. ۱۴۲۶ق.
بغدادی، اسماعیل پاشا. هدیة العارفین. بیروت: دار إحیاء التراث العربی. ۱۹۵۱م.
تقی‌الدین حلی، حسن‌بن‌علی. الرجال، قم: الشریف الرضی. ۱۳۴۲.
ثعالبی، ابومنصور. التمثیل و المحاضرة. بی‌جا: الدار العربیة للکتاب. ۱۴۰۱ق.
______________. اللطائف و الظرائف. بیروت: دار المناهل. بی‌تا.
جرجانی، علی‌بن‌محمد. التعریفات. تهران: ناصرخسرو. ۱۳۷۰.
حر عاملی، محمدبن‌حسن. رجال. قم: مؤسسهٔ علمی فرهنگی دار الحدیث. ۱۴۲۷ق.
حر عاملی، محمدبن‌حسن. وسائل الشیعة. قم: آل‌البیت(ع). ۱۴۰۹ق.
حمیری، عبدالله‌بن‌جعفر. قرب الأسناد. قم: آل‌البیت(ع). ۱۴۱۳ق.
حنبلی، احمدبن‌رجب. شرح حدیث «إن أغبط أولیائی». بی‌جا: الفاروق الحدیثة. ۱۴۲۴ق.
خمینی، روح‌الله. کشف الأسرار، تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره). ۱۳۷۸.
خویی، ابوالقاسم. فقه العتره فی زکاة الفطرة. قم: محمدتقی حسینی جلالی. ۱۴۱۶ق.
______________. معجم رجال الحدیث، نجف: مؤسسة الخوئی الإسلامیة. بی‌تا.
______________. موسوعة الإمام خویی، نجف: مؤسسهٔ نشر آثار آیت‌الله خویی. ۱۴۳۰ق.
دیلمی، شیرویه. الفردوس بمأثور الخطاب. بیروت: دار الکتب العلمیة. ۱۴۰۶ق.
راغب اصفهانی، حسین‌بن‌محمد. المفردات فی غریب القرآن. دمشق: دار العلم. ۱۴۱۲ق.
سیوطی، عبدالرحمن‌ابی‌بکر. جامع کبیر. قاهره: الأزهر الشریف. ۱۴۲۶ق.

ـــــــــــــــــــــ. تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی. بی‌جا: دار طیبة. بی‌تا.

ـــــــــــــــــــــ. در المنثور فی التفسیر بالمأثور. بیروت: دار الفکر. بی‌تا.

شبیری زنجانی، موسی. النکاح. قم: رأی‌پرداز. ۱۳۸۰.

طباطبایی، محمدحسین. المیزان فی تفسیر القرآن. قم: دفتر انتشارات اسلامی. ۱۴۱۷ق.

طبرسی، فضل‌بن‌حسن. مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: ناصرخسرو. ۱۳۷۲.

طریحی، فخرالدین‌بن‌محمد. مجمع البحرین. تحقیق: سیداحمد حسینی. تهران: کتابفروشی مرتضوی. ۱۳۷۵.

طوسی، محمدبن‌حسن. اختیار معرفه الرجال. مشهد: مؤسسهٔ نشر دانشگاه مشهد. ۱۴۰۹ق.

ـــــــــــــــــــــ. رجال، جواد. قم: مؤسسة النشر الإسلامی. ۱۴۰۹ق.

ـــــــــــــــــــــ. فهرست. تحقیق: الشیخ جواد القیومی. بی‌جا: بی‌نا. ۱۴۱۷ق.

عزیزی، علی‌بن‌احمد. السراج المنیر شرح الجامع الصغیر فی حدیث البشیر النذیر. بی‌جا: بی‌نا. بی‌تا.

علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف. خلاصة الأقوال. بی‌جا: نشر الفقاهة. بی‌تا.

ـــــــــــــــــــــ. رجال العلامة الحلی. نجف: دار الذخائر. ۱۴۱۱ق.

غدیری، عبدالله. القاموس الجامع للمصطلحات. بیروت: دار الرسول الأکرم(ص). ۱۴۱۸ق.

فراهیدی، خلیل‌بن‌احمد. کتاب العین. قم: هجرت. ۱۴۱۰ق.

قرشی بنابی، علی‌اکبر. قاموس قرآن. تهران: دار الکتب الإسلامیة. ۱۳۷۱.

قضاعی، محمدبن‌سلامه. گزیدهٔ شهاب الأخبار. بی‌جا: بی‌نا. بی‌تا.

ـــــــــــــــــــــ. مستند شهاب. بیروت: مؤسسة الرسالة. ۱۴۰۷ق.

کلینی، محمدبن‌یعقوب. کافی. تهران: دار الکتب الإسلامیة. ۱۴۰۷ق.

ماوردی، علی‌بن‌محمد. امثال و الحکم، ریاض: دار الوطن. ۱۴۲۰ق.

مجددی برکتی، محمدعمیم الإحسان. التعریفات الفقهیه. بیروت: دار الکتب العلمیة. ۲۰۰۹م.

مجلسی، محمدباقربن‌محمدتقی. الوجیزة فی علم الرجال. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. بی‌تا.

ـــــــــــــــــــــ. بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار. بیروت: وفاء. ۱۴۰۳ق.

مجلسی، محمدتقی‌بن‌مقصودعلی. روضة المتقین. قم: مؤسسهٔ فرهنگی اسلامی. ۱۴۰۶ق.

مرکز پاسخ‌گویی به شبهات دینی، تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۲۰. تاریخ نشر: ۱۳۹۸/۱۲/۱۲.
http://javabcity.ir/node/۲۶۶۶

مکارم شیرازی، ناصر. پیام امام امیرالمؤمنین(ع). تهران: دار الکتب الإسلامیة. ۱۳۸۶.

مناوی، محمدعبدالرؤوف‌بن‌علی. فیض القدیر. مصر: المکتبة التجاریة الکبری. ۱۳۵۶ق.

میرزای قمی، ابوالقاسم‌بن‌محمدحسن. غنائم الأیّام فی مسائل الحلال و الحرام. بی‌جا: مکتب الإعلام الإسلامی. بی‌تا.

نجاشی، احمدبن‌علی. رجال نجاشی. بی‌جا: مؤسسة النشر الإسلامی. ۱۴۰۷ق.

نمازی شاهرودی، علی. مستدرکات علم رجال الحدیث. تهران: بی‌نا. ۱۴۱۴ق.


## Transliterated Bibliography


Abū Naʻīm, Aḥmad ibn ʻAbd Allāh. *Ḥilya al-Aūlīy*ā' wa *Ṭabaq*āt al-A*ṣfīy*ā'. Egypt: Maṭbaʻa al-Saʻāda. 1974/1394.

Aḥmadnagarī, ʻAbd al-Nabī. Jāmi ʻ *al-ʻUlūm fī Iṣṭil*ā*ḥ*āt al-Fun*ūn* . Beirut: Aʻlamī. 1975/1395.

al-Baghdādī, Ismāʻil pāshā. Hadīya al-ʻĀrifīn. Beirut: Iḥyā'al-Tūrāth al-ʻArabī. 1951/1370.

Albānī, Muḥammad ibn Nāṣir Dīn. *Ḍaʻīf al-*Jāmi ʻ *al-Ṣaghīr wa Zīy*ādatihi. S.l. Al-Maktaba al-Islāmī. s.d.

ʻAllāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. *Khul*ā*ṣa al-Aqw*āl. S.l. Nashr al-Fiqāha. s.d.

ʻAllāmah Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. Rijāl-i *ʻAll*āmah *Ḥillī*. Najaf: Dār al-Dhakhā'ir. 1991/1411.

Amāsī, Muḥammad ibn Qāsim. Raw*ḍ al-Akhy*ār al-Muntakhab min Rab*īʻ al-Abr*ār. Ḥalab: Dār al-Qalam al-ʻArabī. 2002/1423.

Āqā Buzurg Tihranī, Muḥammad Muḥsin. *al-Dharīʻa Il*ā Ta*ṣ*ān*īf al-Shiʻa*. Qum: Ismāʻīlīyān. 1988/1408.

Ardabīlī, Muḥammad ibn ʻAlī. *al-*Jāmi ʻ *al-Ruw*āt wa Izā*ḥa al-Ishtib*āhāt ʻan al-*Ṭuruq wa al-Isn*ād. Beirut: Dār al-Aḍwā'. 1983/1403.

ʻAzīzī, ʻAlī ibn Aḥmad. *al-Sir*āj al-Mun*īr Sharḥ* al-Jāmi ʻ *al-Ṣaghīr fī Ḥadīth al-Bashīr al-Nadhīr*. S.l. s.n. s.d.

Bastām, Murtażā. Zubda al-Maqāl min Muʻjam al-Rijāl. Beirut: Dār al-Maḥja al-Bayḍā'. 2005/1426.

Burqī, Aḥmad ibn Muḥammad. *al-Maḥ*āsin. Qum: Dār al-Kutub al-Ialāmīyya. 1952/1371.

Burqī, Aḥmad ibn Muḥammad. *al-Rij*āl. Tehran: University of Tehran. 1964/1342.

Daylamī, Shīrawayh. *al-Firdaws bi-Ma'thūr al-Khiṭ*āb. Beirut: Dār al-Kutub al-ʻIlmīyya. 1986/1406.

Farāhīdī, Khalīl ibn Aḥmad. *Kit*āb al-ʻ*A*yn. Qum: Hijrat. 1990/1410.

Ghadīrī, ʻAbd Allāh. al-*Q*ām*ūs* al-Jāmi ʻ *lil-Muṣṭalaḥ*āt. Beirut: Dār al-Rasūl al-Akram(pbuh). 1997/1418.

Ḥanbalī, Aḥmad ibn Rajab. Sharḥ-i Ḥadīth "In Aghbaṭ Awlīyā'ī". s.l. Al-Fārūq al-Ḥadītha. 2003/1424.

Ḥimyarī, ʻAbd Allāh ibn Jaʻfar. Qurb al-Asnād. Qum: Āl al-Bayt (AS). 1993/1413.

Ḥurr ʻĀmilī, Muḥammad ibn Ḥasan. al-Rijāl. Qum: Mū'assisa ʻIlmī Farhang Dār Ḥadīth. 2006/1427.

Ḥurr ʻĀmilī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Was*ā'il al-*Shīʻa*. Qum: Āl al-Bayt (AS). 1989/1409.

Ibn Abī al-Dunyā, ʻAbd Allāh ibn Muḥammad. *al-Nafaqih ʻAlā al-ʻAyāl*. Arabistān: Dār Ibn al-Qayyim. 1990/1410.

Ibn Abī Ḥātam, ʻAbd al-Raḥmān ibn Muḥammad. *al-Jarḥ wa al-Taʻdīl*. Beirut: Dār Iḥyā'al-Tūrāth al-ʻArabī.

1854/1271.

Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ʿAlī. *al-Khiṣ*āl. Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. 1984/1362.

Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ʿAlī. *Am*āl*ī*. S.l. Biʿ that. S.d.

Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ʿAlī. *Am*āl*ī*. translated by Muḥammad Bāqir Kamarih-ī. Tehran: Nashr-i Kitābchī, 1998/1376.

Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ʿAlī. *Kitāb Man Lā Yaḥḍuruh al-Faqīh*. Qum: Daftar Intishārāt-i Islāmī, 1993/1413.

Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ʿAlī. ʿ*Uyūn Akhb*ār al-Ri*ẓ*ā(AS). Ed. Mahdī Lājivardī, Tehran: Jahān, 1959/1378.

Ibn Ḥajar ʿAsqalānī, Aḥmad ibn ʿAlī. *al-Ghar*āʾib al-Multaqa*ṭa min Musnad al-Firdaws*. Dubiy: Jamʿīya Dār al-Bar. 2018/1439.

Ibn Manẓūr, Muḥammad ibn Mukarram. *Lisān al-ʿArab*. Beirut: Dār Ṣādir, 1993/1414.

Ibn Mītham, Mītham ibn ʿAlī. *Sharḥ-i Nahj al-Bal*āgha. S.l. s.n. s.d.

Ibn Muʿīn, Yaḥyā ibn Muʿīn. *T*ār*īkh Ibn Muʿīn*. Mecca: Markaz al-Baḥth al-ʿIlmī wa Iḥyāʾal-Tūrāth al-Islāmī. 1979/1399.

Ibn Saʿd, Muḥammad ibn Saʿd. *al-Ṭabaq*āt al-Kubrā. Beirut: Dār al-Ṣādir, 1968/1387.

Ibn Shahrāshūb, Muḥammad ibn ʿAlī. *Ma*ʿālim. S.l. Ḥiydarī. S.d.

Ibn Shuba, Ḥasan ibn ʿAlī. Tu*ḥaf al-ʿUqūl ʿan Āl al-Rasūl(*pbuh*)*, Qum: Mūʾassisa al-Nashr al-Islāmī. 1985/1363.

Irbilī, ʿAlī ibn ʿĪsā. Kashf al-Ghumma f*ī Maʿrifa al-*A*ʾimma*. Beirut: Dār al-Aḍwāʾ. S.d.

Īzadīfard, ʿAlī Akbar, Sayyid ʿAlī Akbar Rabīʿ Natāj, Sayyid Mujtabā Ḥusaynnizhād. "Naqd-i Nigarih-yi Taẓʿīf Muḥammad ibn ʿĪsā ibn ʿUbayd ibn Yaqṭīnī". Ta*ḥ*q*ī*qāt-i *ʿUlūm-i Qurān va Ḥadīth*. Durih-yi 30, no. 2, Summer 2017/1395. 2017/1395

Jurjānī, ʿAlī ibn Muḥammad. *al-Taʿrīf*āt. Tehran: Nāṣir Khusrū. 1992/1370.

Khūʾī, Abū al-Qāsim. Fiqh al-ʿItra f*ī Zak*āt al-Fi*ṭra*. Qum: Muḥammad Taqī Ḥusaynī Jalālī. 1995/1416.

Khūʾī, Abū al-Qāsim. *Mausū*ʿa al-Imām al- *Khūʾī*. Najaf: Mūʾassisa Nashr Āthār-i Āyat Allāh Khūʾī. 2009/1430.

Khūʾī, Abū al-Qāsim. *Muʿjam* Rijāl al-*Ḥadīth*. Najaf: Mūʾassisa al-Khūʾī al-Islāmīyya. s.d.

Khumaynī, Rūḥ Allāḥ. *Kashf al-Asr*ār, Tehran: Mūʾassisa Tanẓīm va Nashr-i Ā̱sār-i Imām Khumayn.

2000/1378.

Kulīnī, Muḥammad ibn Yaʿqūb. *al-Kāfī*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. 1987/1407.

Majlisī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Taqī. *al-Wajīza fī ʿIlm al-Rij*āl. Tehran: Vizārat Farhang va Irshād-i Islāmī. s.d.

Majlisī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Taqī. *Biḥ*ār al-Anwār al-Jāmi*ʿa li-Durar Akhb*ār al-A*'imma al-Aṭh*ār. Beirut: wafā'. 1983/1403.

Majlisī, Muḥammad Taqī ibn Maqṣūd ʿAlī. *Rawḍa al-Muttaqīn*. Tehran: Mūassisa Farhangī Islāmī. 1986/1406.

Makārim Shīrāzī, Nāṣir. *Pay*ām-i Imām Am*īr al-Mu'minīn*(AS). Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. 2008/1386.

Manāwī, Muḥammad ʿAbd al-Ra'ūf ibn ʿAlī. *Fayḍ al-Qadīr*. Egypt: Maktaba al-Tijārīya al-Kubrā. 1937/1356.

Markaz-i Pāsukhgūyī bi Shubahāt-i Dīnī, Tārīkh Daryāft: 2022/11/11. Tārīkh-i Nashr: 2020/03/02.

Māwardī, ʿAlī ibn Muḥammad. *Amth*āl wa al-*Ḥikam*. Riyāḍ: Dār al-Waṭan. 1999/1420.

Mīrzā-yi Qumī, Abū al-Qāsim ibn Muḥammad Ḥasan. S.l. *Ghan*ā'im al-Ayyām f*ī Ms*ā'il al- *Ḥal*āl wa al-*Ḥar*ām. Maktab al-Iʿlām al-Islāmī, s.d.

Mujaddidī Barakatī, Muḥammad ʿAmīm al-Iḥsān. al-Taʿ*rīf*āt al-Fiqh*īyah*. Beirut: Dār al-Kutub al-ʿIlmīyya. 2009/ 1430.

Najāsh, Aḥmad ibn ʿAlī. *Rij*āl Na*j*āsh. Mūassisa al-Nashr al-Islāmī, 1987/1407.

Namāzī Shāhrūdī, ʿAlī. *Mustadrak*āt *ʿIlm Rijāl al-Ḥadith*. Tehran: s.n. 1993/1414.

Quḍāʿī, Muḥammad ibn Salāmah. Guz*īdih-yi Shah*āb al-Akhbār. S.l. s.n. s.d.

Quḍāʿī, Muḥammad ibn Salāmah. Mustanad-i *Shah*āb. Beirut: Mūassisa al-Risāla. 1987/1407.

*Qurān-i Karīm*

Qurashī Bunābī, ʿAlī Akbar. *Qā*m*ūs Qur*ān. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. 1993/1371.

Rāghib Iṣfahānī, Ḥusayn ibn Muḥammad. *al-Mufradāt fī Gharīb al-Qurān*. Damascus: Dār al-ʿIlm. 1992/1412.

Shubayrī Zanjānī, Mūsā. al-Nikā*ḥ*. Qum: Raypardāz. 2002/1380.

Suyūtī, ʿAbd al-Raḥmān ibn abī bakr. *al-Durr al-Manthūr fī al-Tafsīr bi-al-Ma'thūr*. Beirut: Dār al-Fīkr. s.d.

Suyūtī, ʿAbd al-Raḥmān ibn abī bakr. *Jāmiʿ Kabīr*. Cairo: al-Azhar al-Sharīf. 2005/1426.

Suyūtī, ʿAbd al-Raḥmān ibn abī bakr. *Tadrīb al-Rāwī fī Sharḥ Taqrīb al-Nawāwī*. S.l. Dār Ṭayba. S.d.

Ṭabarsī. Faḍl ibn Ḥasan. *Majma*ʿ *al-Bay*ān f*ī Tafsīr al-Qur*ān. Tehran: Nāṣir Khusrū. 1994/1372.

Ṭabāṭabāyī, Muḥammad Ḥusayn. *al-Mīz*ān f*ī Tafsīr al-Qur*ān. Qum: Daftar Intishārāt-i Islāmī. 1996/1417.

Taqī al-Dīn Ḥillī, Ḥasan ibn ʿAlī. al-Rijāl. Qum: al-Sharīf al-Raḍī. 1964/1342.

Thaʿālabī, Abū Manṣūr. *Al-Laṭ*ā'if wa al-*Ẓar*ā'if. Beirut: Dār al-Manāhil. s.d.

Thaʿālabī, Abū Manṣūr. *al-Tamthīl wa al-Muḥ*ā*ḍara*. S.l. al-Dār al-ʿArabiyya li-l-Kitāb. 1981/1401.

Ṭurayḥī, Fakhr al-Dīn ibn Muḥammad. *Majmaʿ al-Baḥrayn.* Researched by Sayyid Aḥmad Ḥusaynī. Tehran: Kitābfurūshī Murtażavī. 1997/1375.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Fihrist*. Researched by al-Shaykh Jawād al-Qayyūmī. S.l. s.n. 1996/1417.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *Ikhtiy*ār *Maʿrifa* Rijāl. Mashhad: Mū'assisa-yi Nashr University of Mashhad. 1989/1409.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. Rijāl. Qum: Mū'assisa al-Nashr al-Islāmī. 1989/1409.